

## بسم الله الرحمن الرحيم

خارج فقه استاد اراکی دوشنبه ۲۱ آبان ۸۶ شمسی صلاة الجمعة قم جلسه یازدهم

مناقشاتی که در سیره داشتیم بیان کردیم ما از صحیح زراره و موثقه عبدالملک استفاده تایید سیره کردیم استفاده کردیم که این دو روایت حاکی از آن است که این چنین سیره ای نبوده چون در این روایت حضرت اصحاب خودش را حث بر اقامه جمعه می کند و قاعدتاً اصحاب عمل می کرده اند به حث حضرت امام صادق صلوات الله علیه معقول نیست که حضرت این قدر تاکید کنند به آنها که حثنا و حثنا و آن ها عمل نکنند به تاکید حضرت این حاکی از این است که این ها اقامه جمعه می کرده اند و در بیوت شان اقامه جمعه می کرده اند چون حث متعلق به همین است متعلق به اقامه صلاة الجمعة فی بیوتهم است مرحوم آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه دقیقاً برعکس شیوه استدلالی که ما به آن شیوه عمل کردیم و از این دو روایت استفاده عدم وجود چنین سیره ای بر عدم اقامه جمعه کردیم چون از این دو روایت استفاده وجود سیره می کند یعنی این دو روایت را مؤید وجود سیره می شمارد و می فرماید هم روایت زراره هم روایت عبدالملک هر دو کاشف از آنند که سیره اصحاب مخصوصاً اصحاب ائمه سلام الله تعالی علیهم بر عدم اقامه جمعه بود و این سیره بر عدم اقامه جمعه حاکی از عدم وجوب صلاة الجمعة در عصر حضور بوده اگر جمعه واجب می بود معقول نبود امثال علمای بزرگی چون زراره و عبدالملک بن اعین با آن همه جاه و مقام و قربی که نزد ائمه داشتند که از نجبا و مقربین ائمه اطهار به

شمار می آمدند و از آن کسانی که امنا الله علی حلاله و حرامه حضرت از آنها تعبیر می کند این دسته که امنا الله به شمار می آمدند اگر نماز جمعه را اقامه نمی کردند معلوم می شود واجب نبوده و الا معقول نیست که این ها کوتاهی و تمرد کنند پس این حکایت از چنین سیره ای می کند که سیره اصحاب بر این بوده و این سیره هم حکایت از عدم وجوب می کند عبارات آقای خوئی را به خوانیم ( قدر متیقن وجوب تعیینی نداشته ایشان می خواهد بگوید در زمان حضور امام سیره اصحاب قطعاً بر عدم اقامه جمعه بوده ما از این دو روایت عکس این نظر را استفاده کردیم یعنی ما این دو روایت را آوردیم که چنین سیره نبوده ولی ایشان می گوید از این دو روایت استفاده می شود چنین سیره ای بوده با این تقریبی که می خوانیم) می فرماید فان الروایة الاولى یقصد صحیحة زرارہ صریحة فی ان زرارہ علی جلالته لم یکن یصلی صلاة الجمعة معلوم می شود زرارہ با آن جلالت نماز جمعه نمی رفته و نمی خوانده فلو کانت واجبة تعینة کیف امکان أن یخفی بمثله فلو کان عالماً بها و غیر مخفیة علیه و کیف یحتمل أن یکون تارکاً فریضة من فرائض الله سبحانه جہراً مع ما ورد فی شأنه و شأن نظرائه من المدح والثناء من آنهم امناء الله علی حلاله و حرامه تا آخر فرمایشه که می فرماید الی ان قال این یک وجه تقریب که معقول نیست حضرت به ان ها به گوید نماز جمعه به خوانید اگر آن ها نماز جمعه می خواندند معلوم می شود نمی خواندند که حضرت می گوید به خوانید و نخواندن آن ها کاشف از عدم وجوب است این یک مطلب مطلب دوم الی ان قال علی ان الحث و الترغیب انما یناسبان امور المستحبہ خود حتی که در روایت زرارہ آمده است می گوید حثنا حضرت ما دائم تشویق و ترغیب به خواندن نماز جمعه کرد اگر نماز جمعه واجب است که یعنی چه دائم

تاکید کرد که به خوانید حث یعنی ترغیب تشویق به خواندن جمعه چیزی را تشویق می کنند که لازم نیست کار مستحب را تشویق به انجام دادن می کنند کار واجب می گویند باید این کار را بکنی تشویق ندارد یا مطیع است که می کند یا مطیع نیست و نمی کند ولی می گویند بکن ولی حث با امور مستحبّه تناسب دارد فامّا الواجبات فلا مجال فيها لهما بوجه در واجبات جای حث نیست بل که باید امر کرد ، انجام ندادند باید توبیخ شان کرد، بل للّازم فيها التوبيخ على تركها و التحذير على مخالفتها بالوعيد هذا اللسان لسان الاستحباب دون الواجب سوم : كما انّ الظاهر من الموثقه « موثقه عبدالمملك » انّ على ما هو عليه من الجاه و المقام لم يصلّ صلاة الجمعة طيلة حياته و لو مرّة واحدة حتى صار بحيث تبخه؟ الامام عليه السلام بقوله يهلك يهلك و لم يصل صلاة فرض الله فها تان الروايتان معتبرتان با اين سه تقریبی که گفتیم دلّتا على انّ اسحاب الاثمه عليهم السلام جرت سيرتهم على ترك صلاة الجمعة الى ان وضّحهم عليه السلام او حثّهم عليها اين فرمایش آقای خوئی است كتاب التنقيح كتاب الصلاة جلد يك از كتاب الصلاة صفحه ۲۸ و ۲۹ اگر به خواهيم تکميل تر کنيم اگر مشروع بوده نماز جمعه و مشروعيت اش ملازمه با رجحان اش دارد يعنى اگر جمعه واجب باشد قطعاً بر ظهر واجب است با رجحان اش لم يصل مثل عبدالمملك فى مده عمره؟ به عمرش يك همچين نماز نخوانده بوده طبق حرف آقای خوئی مثلک يهلك و لم يصل صلاة فرض الله که از آن استفاده کرده که در طول عمرش يك نماز جمعه نخوانده که می گوید يهلك و لم يصل ، ايشان لم يصل را با لما يصل اشتباه کرده که گفته لم يصل يعنى هيچ وقت نخوانده در حالی که لم يصل معنى اش اين نيست که هيچ وقت نخوانده يعنى مقيد به خواندن نيست نه اين که هيچ وقت نمی خوانده

بر فرض هم چنین استفاده ای به شود می توان گفت که استفاده می کنیم که رجحان هم نداشته پس مشروعیت هم ندارد چطور می شود مثل عبدالملک بن اعین که شیعه ای عالم بوده نه معمولی، زمان امام صادق و امام باقر علیهما السلام نه زمان امام حسین و امیر المومنین که گاهی برجسته گان شیعه بودند ولی بی سواد بودند ولی برجسته هم بودند اما این ها برجسته گان عالم و باسواد شیعه بودند اگر جمعه رجحان داشته یک یا دوبار لا اقل می خواندند ( فرمایش آقای خوئی متناقض است چون اگر حثنا هست و بّخهم علی ترکها ؟ یعنی چی؟ اگر وجوب ندارد چرا شما قبول ندارید و بّخهم را ؟ چگونه است استدلال به این؟ ) یرد علی هذا الکلام اولاً بر بخش اول این کلام یا بر تقریب اول و بر جهت اولی استدلال آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه که جهت اولی این بود که کیف خفیّ که چگونه می شود نماز جمعه واجب باشد در زمان ائمه اطهار و این وجوب اش مخفی بماند بر مثل زراره و عبدالملک بن اعین جواب بر این مطلب این است که اصل وجوب صلاة الجمعة قطعاً خفاءش بر مثل عبدالملک بن اعین و زرارة بن اعین عادتاً ممکن نبود به دلیل منزلت علمی شان و جایگاهی که نزد امام صادق صلوات الله تعالی علیه داشتند این که اصل وجوب جمعه مخفی باشد بسیار مستبعد بلکه عادتاً ممتنع است لکن به دلائلی هم شک حکمی هم شک موضوعی در شرائط نماز جمعه نه تنها مستبعد نبوده بر مثل عبدالملک بن اعین و زراره بل که کاملاً متوقع و حالت منتظره هم بوده جهاتی که موجب می شده که شک حکمی در شرائط وجوب صلاة الجمعة به وجود بیاید این است که شرائط وجوب صلاة الجمعة محل اختلاف فقها بوده است ، فقهای عصر ائمه اطهار و ما گفتیم که ابوحنیفه از کسانی بوده است که به شدّت قائل به شرطیت حضور امام یعنی

حضور سلطان او من نصبه در شرعیت صلاة الجمعة و صحّت انعقادش دارد و گفتیم فقیه اهل العراق بوده ابوحنیفه و فقهای عراق تحت تاثیر نظر او بودند لذا فقهای عراق قائل به شرطیت بودند عراق هم پایتخت اش تشیع بوده عاصمة الشیعه بوده هر چی شیعه داشتیم توی عراق بودند حجاز و خراسان و مانند آن شیعه بسیار کم بوده است یک مقدار توسعه تشیع پس از سفر حضرت رضا علیه السلام به ایران است که تشیع در ایران گسترش یافت و از زمان امام موسی کاظم علیه السلام به بعد که علوین منتشر شدند در ایران تشیع مقداری در ایران انتشار پیدا کرد در شمال ایران در جنوب ایران در خراسان و مانند آن والا قبل از آن زمان که تشیع در ایران بسیار بسیار کم بود عمده تشیع در عراق بوده که عاصمه تشیع بوده خوب عراقی که عاصمه تشیع بوده محل سکونت زراره و محمد بن مسلم و بنی‌اعین و همه این‌ها در عراق زندگی می‌کردند اگر فضای عمومی فقهای عراق این بوده است که یشرط فی صلاة الجمعة الامام او من نصبه طبیعی است که این جاشک برای آن‌ها بوجود بیاید ابهام پیش بیاید نسبت به اشتراط چنین چیزی اگر اضافه کنیم بر این که رفتار ائمه اطهار را هم می‌دیدند که رفتار ائمه اطهار این بوده که نماز جمعه را اعاده می‌کردند وقتی می‌رفتند نماز جمعه را با اهل جور می‌خواندند نماز جمعه را اعاده می‌کردند خوب معلوم می‌شود این رفتار رفتار آن‌ها تنها نبوده است خودشان هم باید همین کار را می‌کردند یعنی عدم شرعیت جمعه ای که اقامه می‌شده است از نظر عملی در کنارشان بوده است فتوای فقها به شرطیت هم بوده خوب این احتمال که نکته عدم مشروعیت ائمه جمعه منصوبین این باشد که چون این‌ها را امام نصب نکرده لذا صلاة شان مشروع نیست و نصب امام اصل شرط در مشروعیت نماز جمعه است این که

این شبهه در ذهن آن‌ها باشد بسیار متوقّع و مترقّب است خلاف انتظار نیست که از شخصی مثل زراره چنین شبهه‌ای در ذهن‌اش نباشد (در همه شرایط هم دسترسی به ائمه صلوات الله علیهم نداشتند دسترسی این‌ها در همین دوران امام صادق علیه السلام بوده به اضافه این که وقتی یک مطلبی به عنوان امر متعارف در آن‌ها پیش می‌آید یعنی برای آن‌ها جا می‌افتد که چون صلاة الجمعة را ائمه جور اقامه کرده‌اند پس صلاة این‌ها مشروع نیست خودشان هم که مبتلا به تقیه بودند نمی‌توانستند صلاة الجمعة را اقامه کنند و موضوع این که سؤال کنند نداشتند نماز جمعه را کجا بروند بخوانند نماز جمعه به خوانیم بیایند همه ما را از دم گردن بزنند شرائط آن‌ها فرق دارد با شرائط امام ما باید خودمان را جای آن‌ها به‌گذاریم بعد به‌گوییم چطور می‌شود مثل زراره و مثل عبدالملک بن اعین یک نماز جمعه هم در عمرشان نخوانند با این که نماز جمعه واجب است همیشه در شرائط تقیه به سر می‌بردند (بحث ما موضوعی نیست حکمی است حضور امام در شرعیت نماز جمعه از نظر حکمی جای این شبهه بوده چون اکثر فقهای عراق قائل به شرطیت بوده‌اند رفتار ائمه را هم که می‌دیدند شبهه حکمی بوجود می‌آورد) جهت دیگر، جهت شک موضوعی است، شک موضوعی به این معنا که عصور متقدمه بر عصر امام صادق اشدّ از منته تقیه بوده است دوران حکومت بنی امیه مثل عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف ثقفی و وضع عراق و حکومت این‌ها و در شدیدترین دوران‌های تقیه به سر می‌بردند نه یک سال و دو سال از زمان سید الشهداء علیه السلام تا زمان امام صادق علیه السلام دوران‌های قبل دوران شدید تقیه بوده است و لذا چون دوران شدید تقیه بوده است از شدیدترین دوران‌های عدم تمکن از اقامه جمعه بوده است بدلیل تقیه این

را می‌گوییم شک موضوعی ، چون تقیه بوده نمی‌توانسته‌اند اقامه جمعه کنند یعنی از نظر خارجی قدرت بر اقامه جمعه نداشتند شک موضوعی این جاست که بعد در دوران انفراج نسبی شک برای آن‌ها پیدا می‌شده که آیا این انفراج نسبی انفراجی هست که رفع تقیه شده باشد در آن، روشن نبوده ، انفراج نسبی بوده نه صدر صد که شیعیان به توانند دور هم جمع شوند مثل دوران بنی امیه نبوده شک داشتند که آیا این انفراج نسبی برای این وجوب اقامه کافی است یا نه ؟ یا به عبارت دیگر برای رفع عذر کافی است یا نه؟ لذا معلوم نیست این انفراجی که پیش آمده است انفراجی باشد که شرائط را برای اقامه جمعه مناسب کرده بود لذا حضرت امام صادق نیاز می‌دیدند که تأکید کنند که خوب برای آن‌ها روشن به شود که این انفراج نسبی کافی است برای رفع عذر و برای اقامه جمعه پس تأکید موجود برای رفع ابهام است یا ابهام حکمی بدلیل جوّ حاکم بر عراق و فقهای عراق بر آن‌ها وارد است با توجه به این که تعامل ائمه صلوات الله علیهم تعامل شان با نماز جمعه‌هایی که برگزار می‌شد تعامل عدم مشروعیت بود ، که از نظر آن‌ها ممکن بوده این عدم مشروعیت از ناحیه شرط بودن نصب امام بوده است لذا موجب عدم مشروعیت شده است از طرفی اقامه جمعه از طرف امام و من نصبه هم که مقدور و میسر نبوده است شرائط حاکم بر فقها موجب می‌شده در اصل حکم برای این‌ها این شبهه پیش بیاید که شاید اقامه به وسیله امام و من نصبه شرط در صحت اصل نماز جمعه باشد لذا جمعه را بدلیل این شبهه حکمیه اقامه نمی‌کردند یعنی این روایت نشان‌گر این است که ائمه علیهم السلام این سیره را اگر هم بوده عوض کرده‌اند و اصحاب را مجبور کرده‌اند نماز بخوانند معلوم می‌شود از این زمان به بعد اصحاب نماز می‌خوانده‌اند چون

نمی شود ائمه این قدر بگویند بخوانید بخوانید این آدم های به این خوبی هیچ اعتنا نکنند به حرف امام ، ولی ممکن است قبلاً نمی خوانده اند به خاطر شرایط تقیه ، آن حکایت از این نمی کند که آن سیره ، سیره ای باشد که کاشف از نظر شرع باشد در اشتراط صحت صلاة جمعه به امام و من نصبه ، در اصل حکم شک می کردند که احتمال می دادند حضور یا نصب امام شرط باشد ، ما می خواستیم بگوییم این که آقای خوئی می گویند « لماذا خفی » ما می گوییم یکن آن یخفی وجوب علی زراره چون شک جا دارد یا شک نداشتند اطمینان به عدم وجوب داشتند از ناحیه این که احتمال وجوب بدون امام و من نصبه نمی دادند ، بدلیل ذهاب فقهای عراق به شرطیت و رفتار ائمه علیهم السلام به اعاده مطلب ، ( حثنی نیست حثنا است یعنی فقط به زراره نبوده به گروهی که در جمع هستند به همه گفته خطاب عام القا به همه شیعیان که می توانسته اند طرف خطاب باشند لذا شاید امر بر زراره مخفی نبوده حتی حاکی نیست که مطلب بر زراره مخفی بوده است ، شاید در خانه هایشان چهار پنج نفر جمع می شدند می خوانده اند ولی می گوید از تکرار مطلب من چنین فهمیدم که نکند منظور حضرت این است که پیش ایشان بیاییم نماز بخوانیم نمی گوید من از تکرارش فهمیدم که عجب ما اشتباه می کردیم تا حالا نماز نمی خواندیم خلاصه از نظر حکمی و موضوعی جای خفا در مساله بوده این که ایشان بفرماید اصلاً امکان خفای مطلب بر امثال زراره نبوده نه خیر امکانش بوده است



تالار انجمن‌های گفتگوی تخصصی دروس حوزه‌های علمیّه

http://\zokr.com

Copyright © \Zokr.Com

تمام حقوق محفوظ است، نقل تمام یا بخشی از مطالب حتّا با ذکر نام منبع، ممنوع و محدود است